

میرسیدعلی همدانی

مروج تشیع در کشمیر (ایران صغیر)

دکتر منصور میراحمدی / عبدالرضا احمدی

استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی / عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور

چکیده

میرسیدعلی از عارفان بزرگ شیعه است. وی در همدان در خاندانی ثروتمند و اهل سیاست به دنیا آمد؛ اما خود در جوانی توجه چندانی به سیاست نداشت. همدانی در علوم مختلف اسلامی تبحر داشت و قطبیت سلسله «ذهبیه رضویه» از آن او بود. از نکات جالب زندگی میرسیدعلی همدانی سفرهای بسیار اوست که هدف آن تبلیغ دین و راهنمایی مردم بود. سفرهای متعدد او به کشمیر، این دیار را به پایگاه استواری برای اسلام تبدیل کرد. برخی از ملاحظات صوری همدانی در مکاتباتش با حاکمان سنی باعث شد تعدادی از نویسندگان، وی را از صوفیان سنی برشمارند؛ در حالی که مدارک روشنی دال بر تشیع او موجود است. زمانه همدانی مصادف است با حمله مغول به ایران. از وی آثار و نوشته‌های متعددی برجای مانده که بسیاری از آنها به صورت خطی است و به چاپ نرسیده است.

کلیدواژه‌ها: میرسیدعلی همدانی، تشیع، تبلیغ دین، تصوف، کشمیر و عرفان.

مقدمه

در تاریخ بلند جوامع بشری، انسان‌های برجسته بسیاری پرورش یافته‌اند و آیین‌های مختلف، در پرورش این انسان‌ها سهم‌های متفاوتی داشته‌اند. فراوانی وجود افراد بزرگ در هر مکتب و مرامی، نشانگر توانمندی و قدرت انسان‌سازی آن است و در واقع یکی از نشانه‌های بالندگی هر آیین، وجود هرچه بیشتر افراد شاخص معتقد به آن و اثرگذار از لحاظ اجتماعی است. این نوشتار در صدد ارائه شناخت از یکی از رجال بزرگ مذهبی تشیع به نام میرسیدعلی همدانی است که در قرن هشتم هجری می‌زیسته است.

زندگی‌نامه همدانی

میرسیدعلی همدانی از اکابر عرفان شیعی ایرانی است؛ با این حال شخصیت وی آن‌گونه که شایسته مقام اوست، در جوامع فکری مسلمانان مورد توجه واقع نشده است. آثار و رساله‌های علمی نسبتاً فراوان همدانی غالباً به صورت نسخه‌های خطی و به دور از دسترس پژوهشگران قرار دارد و جز مواردی که کمتر از انگشتان یک دست است، باقی بدون انتشار برجای مانده‌اند. این در حالی است که برای مثال در زمینه‌های فلسفی هانری کوربن معتقد است: «همدانی آغازگر راه نوینی است و یک فیلسوف می‌تواند چشمداشت بسیاری به آثار همدانی داشته باشد؛ اگر نوشته‌های او به دست چاپ سپرده شوند» (کوربن، ۱۳۷۳، ص ۴۲۷).

گفتنی است میرسیدعلی همدانی در نواحی مشرق، شهرت بسیاری دارد؛ چه اینکه وی را بنیانگذار سرزمین کشمیر و مروج اسلام در شبه‌قاره هند برشمرده‌اند و مردم پاکستان با عنوان «شاه همدان» از وی بسیار ستایش می‌کنند و پس از

گذشت قرن‌ها از رحلت وی، هنوز مردم کشمیر نام او را با عظمت و تجلیل به زبان می‌آورند (استخری، ۱۳۸۰، ص ۲۹۲).

القابی همچون «علی ثانی»، «امیرکبیر» و «شاه همدان» که به وی داده شده است (ریاض، ۱۳۵۳، ش ۱، ص ۳۳)، حاکی از بزرگی شأن اوست. همدانی در زمان حیات خود، عزت و احترام بسزایی داشت و در غالب بلاد ایران و ترکمنستان و هندوستان و نزد امرا و پادشاهان و عموم طبقات مردم، از مقام و منزلتی خاص برخوردار بود. «مردم همدان نیز وی را حرمتی عظیم می‌نهادند و برای او حتی پس از وفاتش کرامات و مقامی عالی قائل بودند و به قدس و جلالتش اعتقادی عجیب داشتند؛ چنان‌که نمونه آن را از سوگندی که به گنبد سبز معبد وی یاد می‌کرده‌اند، می‌توان دریافت» (درخشان، ۱۳۷۴، ص ۸۸).

تولد میرسیدعلی در دوازدهم رجب سال ۷۱۴ ق (۱۳۱۴ م) اتفاق افتاده است و به حساب ابجد، کلمه «رحمه‌الله» تاریخ ولادت اوست؛* چنان‌که «بسم الله الرحمن الرحیم» تاریخ وفات او (۷۸۶ ق) می‌باشد و برحسب نقل، این کلمه مبارکه را در موقع وفات بر لب داشته است (حکمت، ۱۳۳۰، ش ۸، ص ۳۳۸).

تولد وی در زمان سلطنت سلطان محمد خداپنده (۷۰۳-۷۱۹ ق) هشتمین پادشاه از سلاطین مغولی ایلخانی در شهر همدان روی داده است (اذکایی، ۱۳۷۰، ص ۱۳). همدانی در خانواده‌ای ثروتمند از سادات حسینی همدان متولد شد. پدرش «شهاب‌الدین بن محمد» از امرای همدان و ملتفت به سلاطین و حاکمان و در عین حال اهل ایمان بود.

* درباره شب ولادت وی به نقل از کتاب مستورات (ص ۱۴) آمده است: آن شب یکی از صوفیان، حضرت خضر و الیاس علیهما السلام را به خواب می‌بیند که جامه‌ای زیبا را به عنوان تبرک به خانه پدر میرسیدعلی می‌برند و می‌گویند: امشب در آن منزل پسری متولد شده است که بسیار عالی‌مقام خواهد شد و این جامه‌ها را به عنوان تبرک برای او می‌برند (گلسرخی، ۱۳۷۳، ص ۱).

به هر حال میرسیدعلی همدانی از افراد برگزیدهٔ خاندان علویان بود که نسبت وی از سوی پدر با شانزده فاصله به حضرت امام زین العابدین ع و از سوی مادر با هفده واسطه به پیامبر اکرم ص می‌رسد.*

خانواده سیدعلی قرن‌ها در همدان محترم و صاحب نفوذ بوده‌اند و از دوران سلاجقه نشانه‌هایی از سادات علوی همدان در کتاب‌ها وجود دارد که همه، مردمی صاحب‌اثر و نفوذ به شمار می‌آمده‌اند، و حکومت همدانی را بیشتر همین خاندان در دست داشته‌اند.

جعفر بدخشی شاگرد بلاواسطه همدانی در خلاصه المناقب، کتابی که در شرح حال استادش نوشته است، از سید نقل می‌کند:

و مرا خالی بود که به لقب سیدعلاءالدین گفتندی و او از اولیاء الله بود و به حسن تربیت او در صغر سن مرا قرآن محفوظ گشت و در امور والد التفات نمی‌کردم؛ بدان سبب که او حاکم بود در همدان و ملتفت به سلاطین و اعوان (بدخشی، ۱۳۷۴، ص ۱۳-۱۴).

همدانی تا سن دوازده سالگی تحت تعلیم و تربیت دایی خود علاءالدین قرار داشت و در این مدت علوم اسلامی را به کمال آموخت. در این سن، علاءالدین او را برای سلوک باطنی نزد ابوالبرکات تقی‌الدین اخی علی دوستی فرستاد و او نزد وی به حد کمال رشد یافت. جامی در *نفحات الانس* در مورد او می‌نویسد: «جامع بوده میان علوم ظاهری و علوم باطنی» (جامی، ۱۳۷۵، ص ۴۴۹).

* جعفر بدخشی اجداد او را اینگونه برمی‌شمرند «هو ابن السید شهاب‌الدین بن محمد بن علی بن یوسف بن شرف بن محب بن محمد بن جعفر بن عبدالله بن محمد بن علی بن حسین بن حسن بن جعفر بن عبدالله زاهد بن حسین بن علی زین‌العابدین بن حسین الشهید الزکی بن علی الوفی الرضی السخی (سلام‌الله اجمعین) (بدخشی، ۱۳۷۴، ص ۱۳).

همدانی تا سن چهل سالگی در تجرید بود؛ ولی پس از وصول به مدارج بالای عرفان، ازدواج کرد و فرزندی یافت که از آنها پسرش میرسیدمحمد بر طریق پدر گام نهاد (استخری، همان، ص ۱۸۹).

میرسیدعلی همدانی در علوم گوناگون و فنون مختلف اسلامی که در زمان حیاتش متداول بود، تبحر داشت و از همه معاصران و اعلام ممتاز بود؛ اما برتر از همه، مقام معنوی او در تصوف است که متجاوز از شصت سال در طریق سلسله الذهب در کمال جهد سلوک نمود و به نهایت مدارج معرفت و حقیقت نایل شد و به ریاست تامه و قطبیت سلسله ذهبیه و رضویه رسید؛ به گونه‌ای که این سلسله بعد از وی به «همدانیه» مشهور شد (استخری، همان، ص ۲۹۹) و سلسله ذهبیه نوربخشیه اغتشاشیه، به وی منتهی می‌شود (شیرازی، [بی‌تا]، ص ۳۰۷).

درباره چگونگی ورود همدانی به فرقه صوفیان، جعفر بدخشی به نقل از وی می‌گوید: دایی وی علاءالدین، سید را در دوازده سالگی برای تربیت به شیخ علی دوستی سمنانی سپرد تا از او استفاده کند. پس از مدتی همدانی برای تعلیم بیشتر، نزد شیخ محمود مزدقانی می‌رود.*

شیخ محمود مزدقانی یازده سال (۷۲۵-۷۳۶ ق) در زمان شیخ علاءالدوله و سپس تا آخر عمر خویش، در زمان سلسله‌داری خود، شخصاً به تربیت و اكمال سید قیام نمود و در اثر حسن تربیت او، سید به اعلی مدارج ولایت و عرفان نایل

* همدانی پس از مدتی، ذکری از استاد تعلیم گرفت و پس از سه روز مداومت بر ذکر، در ضمن یک کشف و شهود غیبی، حضرت رسول را بر بام بلندی مشاهده می‌کند و سعی می‌کند به خدمت آن حضرت برسد و از جانب ایشان می‌شنود که «ای فرزند به این مقام نمی‌توانی برسی، مگر آنکه به نزد شیخ محمود مزدقانی بروی تا او تو را به این مقام برساند. سید این واقعه را برای اخی دوستی تعریف می‌کند و از او می‌خواهد وی را نزد شیخ محمود مزدقانی بفرستد (بدخشی، ۱۳۷۴، ص ۴۲-۴۳).

شد.*

گفتنی است همدانی یکی از بزرگان فتوت** در زمانه خویش نیز شمرده می‌شود. معلم همدانی در فتوت، شیخ ابوالمیا من نجم‌الدین محمود بن محمد و یا احمد الاذکانی بوده که او خود نیز از مریدان علاءالدوله سمنانی است (گلسرخ، ۱۳۷۳، ص ۱۷). فرقه «فتوتیه» یا «فتیان» که به «اهل اخوت» نیز مشهور بودند، جماعتی از متصوفه بودند که سعی داشتند اصول عالیه عرفان و تصوف را در میان عامه نیز جاری سازند. این گروه که در همه سرزمین‌های اسلامی تشکیلات و خانقاه داشتند، سعی می‌کردند در بین خود و مردم به تصفیه اخلاق و استحکام مبانی عدالت پردازند. آنان علی علیه السلام را جوانمرد مطلق و مولی و حامی جمعیت خود برمی‌شمردند و از تعصب مذهبی و آزار یکدیگر و قتل و غارت و ... دوری می‌کردند.

از آنجا که در اواخر دوره ایلخانان در ایران شرقی، تعصب اهل تسنن بر ضد شیعه قوت گرفته بود، جماعتی از فرقه فتیان که در مناطقی زندگی می‌کردند که سابقه تشیع داشت، خود را حامی شیعیان قرار دادند (آشتیانی، ۱۳۶۵، ص ۴۶۶-۴۶۷).

* سلسله سید را اینگونه نوشته‌اند: ۱. محمد مزدقانی؛ ۲. علاءالدوله سمنانی؛ ۳. عبدالرحمن اسفراینی؛ ۴. احمد جورفانی؛ ۵. شیخ علی لالا؛ ۶. شیخ نجم‌الدین کبری؛ ۷. شیخ عمار یاسر؛ ۸. نجیب سهروردی؛ ۹. احمد غزالی؛ ۱۰. ابابکر نساج؛ ۱۱. ابوالقاسم جرجانی؛ ۱۲. اباعثمان مغربی؛ ۱۳. شیخ اباعلی کاتب؛ ۱۴. شیخ اباعلی رودباری؛ ۱۵. ابوالقاسم جنید بغدادی؛ ۱۶. شیخ سری السفطی؛ ۱۷. شیخ کرخی؛ ۱۸. امام علی بن موسی الرضا علیه السلام؛ ۱۹. امام موسی کاظم علیه السلام

** فتیان نیز مانند صوفیان برای خود خرقة‌ای دارند و تمام ایشان نیز خرقة فتوت خود را به حضرت علی علیه السلام می‌رسانند؛ البته بعضی از صوفیه مسلک فتوت را با تصوف آمیخته‌اند و بعضی از اهل فتوت نیز به مسلک عرفان گرایش پیدا کرده‌اند و در نتیجه این دو آیین درهم تنیده شده‌اند (ر.ک به: گلسرخ، ۱۳۷۳، ص ۱۷).

مسافرت‌های میرسیدعلی همدانی

همدانی را باید یکی از سیاحان بزرگ اسلام دانست؛ ولی او هرگز رخدادهای سفرهای خود را ننوشته است. دربارهٔ حدود سفرهای او نوشته‌اند: «سه نوبت ربع مسکون را سیر کرد» (جامی، ۱۳۷۵، ص ۴۴۹). گویا منظور از کلمه «ربع مسکون» سراسر جهان است؛ اما قدر متیقن منظور، در اینجا بیشتر سرزمین‌های اسلامی و روم و بلاد عربی است. آغاز سفره‌های او را حدود سال ۷۳۳ هجری، یعنی زمانی که سید نوزده یا بیست ساله بوده، نوشته‌اند.

از قول خود وی نقل شده است: «سه بار از مشرق تا به مغرب سفر کردیم و بسا عجایب در بحر و بر دیده شده و هر بار به شهر و ولایتی رسیدم، عادات اهل آن موضع را طریق دیگر دیدم. در دفعه اول شهر به شهر، دفعهٔ دوم قریه به قریه و دفعهٔ سوم خانه به خانه سفر می‌کردم» (گلسرخ، ۱۳۷۳، ص ۳۵).

دربارهٔ علت سفرهای سید نوشته‌اند: پس از مرگ شیخ علی اخی دوستی، سید نزد محمود مزدقانی رفت و گفت: «فرمان چیست؟» «وی توجه کرد و گفت: فرمان آن است که در تمام عالم بگردی و اولیاءالله را زیارت کنی و از هر یک حصه خود بیایی» (ج ۲، ص ۲۹۴).

همدانی در سفرهای خود توانست به محضر ۱۴۰۰ تن از اولیاءالله برسد و با چهارصد تن از آنها در یک مجلس دیدار کند (استخری، ۱۳۸۰، ص ۴۲۹).

در هر حال، هدف مهم مسافرت‌های میرسیدعلی را می‌توان تبلیغ دین و راهنمایی مردم برشمرد و اثر مهمی که در این سفرها از او باقی مانده است، تبلیغات دینی او در کشمیر است؛ به گونه‌ای که او را «حواری کشمیر» (The Apostie Of Kashmir) لقب داده‌اند (حکمت، ۱۳۳۰، ش ۸، ص ۳۴۱).

همدانی با استفاده از همت والای خود و تلاش شاگردان و مریدانش، توانست

کشمیر را به یکی از پایگاه‌های مستحکم اسلام تبدیل سازد و ذخیره عظیمی از فنون، علوم، معارف و صنایع را از مولد و موطن خود همدان به آن خطه انتقال دهد. این امر نشان می‌دهد که عرفان همدانی او را به انزوا و انفراد نکشاند. او عارفی گوشه‌گیر نبود که تصوف را برای مریدسازی بخواهد و عابدی حجره‌نشین نبود که عبادت خالق، او را از یاد خلق غافل سازد، بلکه عارفی خدمتگزار و دلسوز خلق بود که با هجرت و تبلیغ خود تا مدت‌ها نسل‌های پیاپی هند و پاکستان و کشمیر را مدیون خود ساخت.

درباره چگونگی انتخاب کشمیر برای ترویج اسلام، نقل شده است: «امیرکبیر سیدعلی همدانی رو به قبله نشسته بودند که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله حاضر شدند و گفتند: «یا ولدی در کشمیر رو و مردم آنجا را مسلمان کن؛ اگرچه بعضی به شرف اسلام مشرف‌اند، ولی بدتر از کافرند. چون صبح شد، سید فرمود در کشمیر خواهیم رفت. پس با جمعی از مریدان و منسوبان عزیمت فرمود (سال ۷۷۴ ق) و مردم آن دیار را به اسلام دعوت نمود. دعوتش را پذیرفتند و به اسلام شرافت یافتند. بتخانه‌ها ویران شد و صفت‌های عبادت حق عمارت گردید» (استخری، ۱۳۸۰، ص ۲۹۳).

گفتنی است میرسیدعلی سه بار به کشمیر سفر کرد. دفعه اول آن در سال ۷۷۴ ق (۱۳۷۲ م) و در زمان سلطنت شهاب‌الدین بود. در این سفر اقامت او در کشمیر چهارماه طول کشید و سپس آنجا را به قصد حجاز ترک کرد. دفعه دوم در سال ۷۸۱ ق (۱۳۷۹ م) در زمان سلطنت قطب‌الدین برادر و جانشین شهاب‌الدین، به کشمیر بازگشت و مدت دو سال و نیم در آنجا اقامت کرد و باز رخت سفر بریست.

دفعه سوم در سال ۷۸۵ ق (۱۳۸۲ م) به کشمیر آمد و بعد از نزدیک یک

سال توقف، آنجا را به قصد ترکستان ترک کرد و در بین راه وفات یافت. محل وفات او در مکانی به نام «باکلی» (در شمال غربی سرحد پاکستان، در مرز هندوستان و افغانستان) است. جسد او را به محلی به نام «کلاب» (در تاجیکستان) منتقل کردند و در آنجا دفن نمودند (حکمت، ۱۳۳۰، ش ۸، ص ۳۳۸).
ظاهراً علت سفر سوم میرسیدعلی به کشمیر آن بوده است که تیمور در یورش سوم خود به ایران در سال ۱۳۸۳ م وقتی عراق را فتح کرد، قصد داشت سادات علویه همدان را که در آن تاریخ، نفوذ و قدرت بسیاری داشتند، قلع و قمع کند؛ از این رو میرسیدعلی و بیشتر سادات علوی همدان، راه مهاجرت را در پیش گرفتند (همان، ص ۳۴۱).

به هر حال، سید علاوه بر آنکه اهالی کشمیر را به دین اسلام مشرف ساخت، هنر، صنعت و فرهنگ ایران را به ارمغان، به آن سرزمین برد. مردم پاکستان و اهالی کشمیر چنان از میرسیدعلی همدانی تجلیل و تعظیم می‌کنند که حدی بر آن متصور نیست و جملگی مردم آن سرزمین، در اخلاص به آستان سید بی‌اختیارند و به‌طور اطلاق، وی را «حضرت شاه همدان» خطاب می‌کنند (استخری، همان، ص ۲۹۲-۲۹۳).

اقبال لاهوری نیز ضمن شعری از میرسیدعلی تجلیل می‌کند و او را بنیانگذار ایران صغیر (کشمیر) می‌نامد:

سیدالسادات سالار عجم دست او معمار تقدیم امم
مرشد آن کشور مینو نظیر میر و درویش و سلاطین را مشیر
خطه را آن شاه دریا آستین داد علم و صنعت و تهذیب و دین
آفرید آن مرد، ایران صغیر با هنرهای غریب و دلپذیر
یک نگاه او گشاید صد گره خیز و تیرش را به دل راهی بده

(لاهوری، ۱۳۷۶، ص ۱۸۴)

علل موفقیت سید در کشمیر

به نظر می‌رسد همدانی پیش از ورود به کشمیر، از شهرت بسزایی برخوردار شده بود. باید در نظر داشت ورود او به کشمیر حداقل در سن شصت سالگی او و پس از سیر و سیاحت‌های طولانی صورت گرفته است و پیش از آن، تبلیغات وسیعی در نواحی مختلف انجام داده، نظر عموم مسلمانان را به خود جلب کرده بود. در این حال او مریدان فراوانی در اطراف و اکناف بلاد اسلامی داشته، با عنوان مبلغ شریعت و مروج طریقت، وارد کشمیر شده است. سید در این هنگام مقام قطبیت سلسله کبرویه را نیز برعهده داشته است (انواری، ۱۳۵۸، ص ۲۸).

به علاوه، در اندک زمانی پیش از آن، سلطنت کشمیر به دست پادشاهان مسلمان افتاده بود که برای استقرار حکومت‌شان طبعاً می‌بایست از وجود مبلغان اسلامی سود می‌جستند (در مورد سابقه ورود اسلام به کشمیر و تغییر مذهب اولین دیار، ر.ک به: الطاف، ۱۳۷۲).

از دیگر عوامل مقبولیت و پیشرفت کار همدانی در نواحی دیگر، رواج تصوف و فزونی تعداد خانقاه‌ها در قرن هشتم است. می‌دانیم که از قرن هفتم به بعد، با تعلیمات و تألیفات ابن عربی، سهروردی و دیگران، تصوف جنبه استدلالی و فلسفی و مدرسی پیدا کرده بود (هرچند معارضانی نیز داشت) و در ردیف علوم رسمی حوزه‌های درس نیز درآمده بود؛ به علاوه سماع و رقص در خانقاه‌ها، عده‌ای از مردم را - اگرچه در سلک متصوفه و خانقاهیان نبودند - به محفل صوفیان و مشایخ می‌کشید و عملاً مردمی متمایل به صوفیه و غیرمعارض با آنان تربیت می‌کرد (انواری، همان، ص ۲۹). طبیعی است که در چنین وضعیتی، با توجه به مقامات صوفیانه میرسیدعلی، شخصیت او مورد توجه عوام و خواص قرار بگیرد.

باید به خاطر داشت توجه مردم به همدانی از طرفی نیز باعث رنج و محنت بوده است و او را در خلال سفرهایش با مشکلات بسیاری مواجه کرده است که عمده آنها به علت حسادت امرا و علما بوده است. بدخشی از قول همدانی می‌گوید: «حضرت سیادت فرمود بسی ابتلا به ما رسید در سفر و حضر که بعضی از آن ابتلا، به سبب فقها رسید و علما، و بعضی به سبب ملوک و امرا ... و فتنه علما اگرچه بسیار است، اما یکی از آن فتنه‌ها این بود که مرا وقتی، زهر دادند و حق تعالی از هلاکت نگاه داشت، ولیکن اثر آن در تن باقی است.

قصه آن بود که در بعضی دیار با علما در مجلسی نشسته بودم و چند کلمه‌ای از قول حق گفته و علما را از آن سخت ناخوش آمده و با هم گفتند که اگر این نوع سخنان را بار دیگر عوام از این سید بشنوند، از علما عقیده بردارند؛ پس تدبیری باید کرد تا سید دفع شود به حیات یا ممات» (بدخشی، ۱۳۷۴، ص ۲۶۷). «و فتنه ملوک و امرا نیز اگرچه بسیار است، اما یکی از آن فتنه‌ها این بود که در بعضی دیار رسیدم و سلطان آن دیار طالب صحبت آمد و به اکرام و اعظام و اجلال تمام به نزدیک خود طلب نمود و من اجابت نکردم و آن سلطان را غضب آمد و اسبی از مس ساختن فرمود و چون آن اسب تمام شد، بر آتش نهادند تا مس آتش گرفت و آن سلطان تهدید شدید فرستاد و می‌فرمود که در شهر ندا کنند که سید را باید به صحبت سلطان آمدن و الا بر آن اسب آتشین او را سوار سازند و همچنین تا چهل روز اسب را گرم می‌ساختند و باز خنک می‌شد و بعد از تهدید و ندای او من در صحبت آن سلطان نرفتم و بعد از چهل روز سلطان در صحبت آمد و به ادب تمام قیام نمود و عذر ماضی خواست» (همان، ص ۲۶۹).

تشیع میرسیدعلی همدانی

سیاق نگارش کتاب *ذخیره الملوك* که میرسیدعلی آن را به درخواست پادشاهان کشمیر و برای هدایت آنها نوشته، به گونه‌ای است که همدانی بعضاً به تعریف از خلفای راشدین پرداخته است و یا روایاتی را از بزرگان اهل سنت نقل می‌کند. این امر باعث شده است تا کسانی همچون کامل مصطفی الشبلی اظهار کنند: «وی در کتاب *ذخیره الملوك* آشکارا سنی می‌نماید» (شبلی، ۱۳۷۴، ص ۳۱۲). مصحح و نویسنده مقدمه کتاب *ذخیره الملوك* نیز بر همین عقیده است (انواری، همان، ص ۳۲). این در حالی است که در مجموعه آثار و احوال میرسیدعلی مستندات محکمی دال بر تشیع وی وجود دارد؛ از جمله رساله‌ای ۵۳ صفحه‌ای به نام «المودة فی القربی» از وی در سال ۱۳۰۱ ق در بمبئی به چاپ رسیده است که حاوی احادیث نبوی، در فضایل پیغمبر است و مطابق با عدد چهارده معصوم عليه السلام مشتمل بر چهارده باب است (به نقل از: حکمت، پیشین، ص ۳۳۹).

شاهد دیگر، کتاب *رسالة السبعین فی فضایل امیرالمؤمنین* اوست که در آن، مقامات و فضایل حضرت علی عليه السلام در قالب روایات متعدد جمع آوری شده است؛ به گونه‌ای که تردیدی در تشیع نویسنده آن باقی نمی‌گذارد (همدانی، ۱۳۷۵).

قاضی نورالله شوشتری در *مجالس المؤمنین* معتقد است: «اگرچه جامی به لحاظ مذهب مخالف سید بوده است، اما عظمت شأن و اشتها او و استناد جمیع متأخرین صوفیه از اهل خراسان و عراق و غیرهم به آن حضرت، باعث شده است تا جامی نتواند او را از قلم بیندازد و لذا متعرض مختصری در احوال میرسیدعلی شده است» (شوشتری، ۱۳۷۷، ص ۱۳۸).

علامه سیدمحسن امین نیز میرسیدعلی همدانی را جزو اعیان شیعه می‌داند و از او با عنوان «العارف المعروف» نام می‌برد و نسبش را برمی‌شمرد (امین،

همچنین هانری کوربن، همدانی را مبلغ تصوف شیعی در کشمیر معرفی می‌کند (کوربن، ۱۳۷۳، ص ۴۲۶).

نکته دیگر اینکه: جعفر بدخشی شاگرد و مرید سیدعلی همدانی در ابتدای کتاب خود خلاصه المناقب که در آن خلاصه‌ای از مناقب استاد خود را ذکر کرده است، پس از حمد و ثنای الهی، شانزده حدیث در عظمت شأن و مقام حضرت علی علیه السلام و فرزندان آن امام علیه السلام ذکر می‌کند و اشعاری از خواجهی کرمانی، عطار و سعدی را به دنبال آن می‌آورد و در ادامه نیز به مباحث عرفانی رابطه پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام اشاره می‌کند.

در ادامه به دو نمونه از احادیثی که جعفر بدخشی آورده است، اشاره می‌کنیم:

قال صلی الله علیه و سلم: ان الله و له الحمد عرض حب علی و فاطمه و ذریتها علی البریه فمن بادر منهم بالاجابه جعل منهم الرسل فمن اجاب بعد ذلك جعل منهم اوصیاء و من اجاب بعد ذلك جعل منهم الشیعہ و ان الله جمعهم فی الجنه.

قال صلی الله علیه و سلم: النظر الی علی بن ایطالب عباده ولا یقبل الله ایمان عبد الا بولائه و ابراء من اعدائه (بدخشی، همان، ص ۱۷-۲۰).

به هر حال چنین شاگردی با این اعتقادات شیعی نمی‌تواند مرید فردی سنی‌مذهب باشد و او را با القابی همچون شمس سماوی قدسی، نور فضای قدسی، مختار خیار حضرت الرحمن، قره عین محمدالرسول، شهره فواد المرتضی و البتول، المطلع علی حقایق الاحادیث و التفاسیر، المرشد للطالبین فی الطریق السبحانی و ... یاد کند (همان، ص ۱۰).

مسئله دیگری که می‌توان به آن استناد کرد، اشعاری است که منتسب به همدانی است و در آن تمایلات شیعی به وضوح دیده می‌شود:

گر حب علی و آل بتولات نبود امید شفاعت از رسولات نبود
گر طاعت حق جمله به جا آری تو بی مهر علی هیچ قبولات نبود

(رازی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۵۴۰)

و یا این دوبیتی:

پرسید عزیزی که علی اهل کجایی گفتم به ولایات علی کز همدانم
نی زان همدانم که ندانند علی را من زان همدانم که علی را همه دانم

(حکمت، همان، ص ۳۳۹)

حتی در مورد کتاب ذخیره الملوك نیز قاضی نورالله شوشتری در استدلال به شیعه بودن سید بر نکته جالبی دست گذارده است و می‌گوید: «در یکی از سه موضع متقارب باب پنجم از کتاب ذخیره الملوك گفته‌اند: چون ابوبکر را به خلافت بنشانند، الی آخر الحکایه، و در دیگر فرموده‌اند که: چون عمر را به خلافت بنشانند، الی آخر مقاله، و دیگری ذکر نموده‌اند که چون امیرالمؤمنین علی علیه السلام به خلافت بنشست، الی آخر الروایه؛ و بر صاحب وجه دلالت اسلوب کلام در این سه مقام بر مقصد و مرام روپوش نیست. اگر هوشی است، هر موی بر تن او گوشه است» (شوشتری، همان، ج ۲، ص ۱۴۰).

در هر صورت، درباره کتاب ذخیره الملوك که منشأ توهّم سنی بودن سید شده است، باید گفت: سید این کتاب را برای ملوک سنی ماوراء النهر تصنیف کرده است؛ لذا برخی ملاحظات صوری در آن ضروری بوده است (اذکایی، همان،

ص ۲۶).

شرایط فکری، سیاسی و اجتماعی زمانه همدانی

بخش اعظم قرن هشتم که همدانی در آن می‌زیست، مصادف است با حکومت ایلخانان مغول. اساساً یورش مغولان و سلطه همه‌جانبه آنان بر ایران زمین باعث شد اندیشه سیاسی و به‌طور کلی اندیشه، به تعبیری در «هاویه زاویه‌های صوفیانه» مأوا بگیرد و صوفیان به متفکران قوم تبدیل شوند که این خود به معنی تعطیل اندیشه بود (طباطبایی، ۱۳۷۳، ص ۲۳۱).

حکومت سلسله مغول بر ایران، از هجوم آنان در سال ۶۱۶ هجری و انقراض دولت آل انوشتکین گرچه در سال ۶۲۸ هجری آغاز شد و با ایلغارهای بنیان‌کن تیمور و حکومت جبارانه او در ایران پایان یافت. در این دوران پرآشوب، قسمت بزرگی از فلات پهناور ایران صحنه تاخت و تاز ویرانگران مغول و تاتار و دیگر زردپوستان آسیای مرکزی شده بود و مدتی جزو سرزمین‌های تابع مغول بود و پس از آنکه احفاد چنگیز به تجزیه ایران پرداختند و حکومت‌های ضعیفی به وجود آوردند، زمینه یورش و تسلط ویرانگری دیگر، یعنی تیمور لنگ آماده شد (صفا، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۱۷).

البته نمی‌توان گفت علم و ادب ایران در این زمانه به کلی دچار انحطاط و زوال شد؛ چه اینکه وجود پناهگاه‌هایی برای فرهنگ ایرانی در این دوره و علاقه‌مندی برخی از سلاطین ایرانی یا ایرانی‌شده که جسته و گریخته به علم و ادب و نویسندگان ایرانی توجهی می‌کردند، باعث شد دانش و ادب پارسی تجدید حیات یابد؛ به عبارت دیگر علی‌رغم آنکه علم و ادب ایران در گیرودار حوادث دوره مغول از رونق و جلای دیرین افتاد، اما اندیشه بلند ایرانی توانست در همین دوره، گروه معتنابهی از رجال بزرگ علم و ادب و سیاست را پرورش دهد که برای مثال می‌توان به بزرگانی همچون: خواجه نصیرالدین طوسی، قطب‌الدین شیرازی، قاضی

بیضاوی، نجم‌الدین دبیران، شمس‌الدین آملی، عضدالدین ایجی، میرسید شریف جرجانی، سعد تفتازانی، سعدی، مولوی، خواجه، حافظ، رشیدالدین فضل‌الله و ... اشاره کرد (همان، ص ۱۹).

نکته قابل توجه دیگر در بررسی اوضاع فکری در قرن هشتم، مسئله رواج تصوف است. در اواخر قرن هشتم، تصوف جهان اسلام را فراگرفته بود. این دوران از لحاظ ارتباط میان تصوف و تشیع، دارای خصلت ویژه‌ای بود که با از دست دادن جهات ممیزه هر یک به نفع دیگری و نیز افزوده شدن عنصر فلسفی در ترکیب هر دو عقیده، مشخص می‌شود، و برای نخستین بار در تاریخ تصوف و تشیع، جنبش‌های فکری درآمیخته از این دو ظاهر شدند.

در این دوران، یک فقیه شیعی خصوصیات یک صوفی تمام‌عیار را با خود داشت و یک صوفی محض نمونه‌ای از یک متکلم شیعی جلوه می‌کرد و چنان‌که پیداست، این همه بر یک اساس فلسفی استوار بود که به عنصر شیعیانه، به شکل ترکیب فلسفی پایداری، رنگ صوفیانه می‌زد. فلسفه‌های مربوط به اندیشه‌های وحدت وجودی و نظریات فیض و صدور اشراق، در این زمینه قابل ذکرند.

در این دوران تصوف و تشیع، هر دو طبیعتی نوگرا داشتند و منتسبان هر دو عقیده، می‌کوشیدند چیزهای بی‌سابقه‌ای عرضه کنند تا اندیشه‌هایی که منادی آن بودند، دارای اصالت و استقلال و امتیازی باشد (شلی، ۱۳۷۴، ص ۱۶۶)؛ برای مثال در این دوره استادی و ابتکار یک عالم شیعی، همچون ابن فهد حلی آنچنان بود که وی توانست شیخ یک صوفی تمام‌عیار، یعنی محمد بن نوربخش گردد که طریقه اصیلی در تصوف با یک فلسفه اشراقی بنیاد نهاد (همان، ص ۱۶۷).

طبیعی است در اواخر قرن هشتم که مصادف با دوران تیموری بود، به دلیل غلبه تصوف و بالارفتن مقام علویان، جنبش‌های غالبانه شیعی نیز پدید آید و «از

اینجاست که به یک رشته شورش‌های ناموفق محلی برمی‌خوریم؛ مانند یورش‌های که مقارن حمله تیمور به بغداد به سال ۷۸۹ ق از اصفهان برخاست که محرکان اولیه و قربانیان بعدی آن، رافضیان و خوارج بودند ... و نیز شورش‌هایی که در استرآباد به سال ۷۹۴ در گرفت که رهبری آن به دست دو علوی بود که از مذهب اهل سنت روگردانده بودند» (همان، ص ۱۶۲).

از همین نکته، می‌توان پی برد تیمور به دلیل شورش‌های علویان، از موقعیت و جایگاه علویان همدان بی‌مناک شده بود؛ لذا تصمیم به سرکوب آنها گرفته بود؛ بنابراین میرسیدعلی به همراه هفتصد تن از نزدیکان و مریدان خود، همدان را به قصد کشمیر ترک نمود.

گفتنی است دوره‌ای از تاریخ سیاسی زمانه همدانی، مقارن پراکندگی و ضعف قدرت مغول است. بعد از مرگ سلطان ابوسعید بهادرخان در آن سال، ضعف و فتور در سلطنت آن سلسله آشکار گشت و سرزمین‌های ایلخانی تجزیه شد؛ به نحوی که از سال ۷۳۶-۷۵۶ ق یعنی در مدتی کمتر از بیست سال، هشت تن دیگر، هر یک چندگاهی در بخشی از سرزمین‌های ایلخانی اسماً حکومت داشتند (صفا، همان، ص ۲۲).

مقارن حمله چنگیز، چند حکومت محلی در ایران وجود داشت که بعضی به عللی باقی ماندند؛ از جمله آنها حکومت چوپانیان (بازماندگان امیرحسین چوپان سپهسالار و داماد اولجایتو) بود. پسر امیرحسین شیخ حسن چوپانی از سال ۷۴۰ ق آذربایجان و اران و موقان و گرجستان و عراق عجم را به تصرف خود درآورد؛ ولی در سال ۷۴۴ ق با خیانت زنش، عزت ملک کشته شد. بعد او برادرزاده‌اش ملک اشرف تا سال ۷۵۹ ق حکومتی ستمگرانه داشت. در این سال به دست جانی بیک امیر سفاک و نابه کار مغول کشته شد.

دوران میرسیدعلی همچنین مصادف است با ایام حکومت سرداران در خراسان.

به طور کلی می توان گفت: قرن هفتم و هشتم وحشتناک ترین دوران تاریخ ایران، از حیث قتل عامها، کشتارها و ویرانی های پیایی است. غالب شهرهای ماوراءالنهر و خراسان هر یک، دو یا چند بار ویران و قتل عام شد و عجیب اینکه هر جا پای مغولان بدان می رسید، به مثابه عذاب الهی و نشانه ای از قهر خداوند تلقی می شد و چنگیز خود معتقد بود: «عذاب خدای است که بر سر گناهکاران فرود آمده است» (همان، ص ۳۰). در این وضعیت، عده ای از خاندان مشهور ایرانی که صاحب فضل و دانشی بودند، توانستند به وزارت برسند و در حل و عقد امور کشور مؤثر باشند؛ از جمله آنها بهاءالدین جوینی است که با مرتبه صاحب دیوانی، نزد خاندان مغول با احترام و اعتبار به سر می برد و پس از او پسرانش به مراتب عالی سیاسی رسیدند. نفوذ این خانواده اهل علم و شاعر نواز وسیله سودمندی در تجدید آبادانی ها و مرمت خرابی ها بود.

از دیگر کسان، خواجه غیاث الدین محمد بن رشیدالدین فضل الله همدانی است که از سال ۷۲۷ ق وزارت ابوسعید را بر عهده داشت، ولی شخصاً مردی نیکونهاد و فاضل و دانش دوست و ادب پرور و اهل قلم بود و بیشتر افاضل عهد را در کنف حمایت خود داشت.

بیش از آن (در قرن هفتم) نیز خواجه نصیرالدین طوسی که در دوره مغول مقام وزارت را به عهده داشته است، قابل ذکر است (همان، ص ۲۸-۲۹).

مروری بر اندیشهٔ سیاسی همدانی

اگر غایت اندیشه‌های سیاسی را تدبیر بهینهٔ امور دنیوی بشر فرض کنیم، در این صورت اندیشه‌های صوفیانه و عارفانه به‌خصوص در شکل کلاسیک آن - که مبتنی بر کوچک و پست شمردن امور دنیا و مقدمهٔ سعادت اخروی بودن ریاضت در دنیاست - سازگاری چندانی با سیاست نخواهد داشت؛ از این رو در بررسی اندیشه و شخصیت میرسیدعلی همدانی پیش از هر چیز این سؤال به ذهن می‌رسد که چه عاملی این عارف بلندمرتبه را به اندیشیدن و نوشتن در مورد سیاست واداشته است. باید به خاطر داشت همدانی علاوه بر عرفان و تصوف دارای جنبه‌های فقهی و فلسفی نیز بوده است؛ برای مثال به‌طور مبسوط به بحث از «حسبه» و شرایط آن پرداخته است؛ بر این اساس، نقطه پیوند همدانی با سیاست را می‌توان در اندیشه‌های فقهی و دینی او جست‌وجو کرد؛ ضمن اینکه از ضرورت‌های زمانهٔ او نیز نباید غفلت ورزید؛ از جمله آنکه اقبال مردم به همدانی به‌طور طبیعی توجه حاکمان را به سمت او جلب می‌کرد و میرسیدعلی نیز سعی می‌کرد از این فرصت به منظور اصلاح وضعیت دینی، اخلاقی و اجتماعی مردم و حاکمان زمانه‌اش استفاده کند.

از آنجا که اندیشهٔ فقهی، حداقل در شکل سنتی آن، به ترسیم یک نظام سیاسی و تبیین ارکان آن پرداخته و بیشتر جنبهٔ اصلاحی داشته است، همدانی نیز بیشتر به شیوه‌های اصلاح‌گرایانه روی آورده است و به‌روشنی ساختار و نظام سیاسی مطلوب خود را ارائه نکرده است؛ ضمن اینکه می‌توان وی را در این‌باره، تحت تأثیر جنبه‌های عرفانی شخصیت‌اش دانست.

با این وصف، اگر بخواهیم از میان اندیشه‌های همدانی، نظام سیاسی مورد نظر وی را استخراج کنیم، باید به این نکته اشاره کنیم که نظام سیاسی مطلوب از نظر وی، همانند نظام سیاسی‌ای که افلاطون و فارابی ترسیم می‌کنند، وابستگی تامی به

ویژگی‌های حاکم دارد. این نظام را می‌توان به شکل هرمی ترسیم کرد که در رأس آن حاکم و در بدنه آن کارگزاران حکومتی و در قاعده هرم، مردم جامعه قرار دارند.

حاکمی که در رأس نظام سیاسی قرار می‌گیرد، از نظر همدانی باید دیندار، متخلق و زیرک باشد؛ چنین حاکمی پایه‌های دین را که عامل انسجام اجتماع است، استحکام می‌بخشد و زمینه‌های اخلاقی - دینی وی، باعث تقویت اصولی همچون رعایت عدالت و دوری از ظلم خواهد شد.

تفطن و زیرکی حاکم نیز شرط استفاده از تجارب بشری و به کارگیری عقل در اداره بهینه جامعه است؛ چنین حاکمی خواهد توانست فلسفه وجودی حکومت، یعنی کنترل اختلافاتی که زندگی اجتماعی بشر را مختل ساخته‌اند، حفظ کند.

شاهد آنیم که همدانی بیش از آنکه به جنبه‌های ساختاری سیاست و حکومت بپردازد، به مباحث مربوط به اصلاح آن از طریق آسیب‌شناسی اخلاقی و دینی حاکم و حکومت پرداخته است؛ در این راستا اساسی‌ترین آسیب‌هایی که برای حاکم بر می‌شمرد، آسیب‌هایی است که معمولاً در شریعت و اخلاق به آنها اشاره می‌شود؛ موارد برجسته آن در خصوص حکومت، عبارتند از: ظلم، تجمل‌گرایی، تکبر، غفلت از خطر حکومت، دوری حاکمان از علما و صالحان و همنشینی با جاهلان، استفاده از کارگزاران نالایق، غفلت از حال ضعیفان و نیازمندان و عدم توانایی در ایجاد امنیت در داخل کشور و مرزها.

مشاهده می‌شود که میرسیدعلی آسیب‌های حکومت را در شخص حاکم، اطرافیان و کارگزاران او جستجو می‌کند و اندیشه سیاسی وی نیز عمدتاً برای ترمیم و اصلاح این آسیب‌ها شکل پذیرفته است. او سعی می‌کند با استفاده از دو قالب شریعت‌نامه‌نویسی و آموزه‌های حکومت عملی، نظام سیاسی مطلوب خود را در حاکمی صالح و متخلق ترسیم کند؛ از این رو تقریباً در تمام مباحث سیاسی

همدانی می‌توان رگه‌های اخلاق و دیانت را یافت.

نگاه عارفانه همدانی به جهان هستی و دنیای گذرا، باعث شده است وی سیاست را به گونه‌ای ببیند که سعادت آن جهانی افراد جامعه را در پی داشته باشد؛ و سعادت آخر افراد جامعه، وابسته به وجود حاکمی سعادت‌مند است. حاکم، سرمنشأ تغییر و اصلاح جامعه است؛ لذا ثواب سعادت یا عقاب شقاوت جامعه، شامل حال او نیز خواهد بود.

از نظر همدانی، حاکم برای اداره امور جامعه به کارگزارانی نیاز دارد که علاوه بر تخصص از کدورت اعمال نامقبول و افعال ناپسند مبرا باشند؛ زیرا اطرافیان ناصالح، تأثیرات نامطلوبی بر حاکم و اجتماع خواهند گذارد. کارگزاران مسیرهای ارتباطی حاکم با جامعه‌اند و بر حاکم لازم است به سلامت این مجراهای ارتباطی اطمینان داشته باشد؛ لذا باید از تفرس در احوال آنها غفلت نرزد.

در طبقه سوم از نظام سیاسی مطلوب همدانی، مردم اجتماع قرار دارند که به لحاظ دینی موظف‌اند بر رفتارهای یکدیگر و افعال حاکمان نظارت داشته باشند و در صورت لزوم، با امر و نهی‌های خود زمینه‌های شیوع فساد را از بین ببرند.

آثار و نوشته‌های میرسیدعلی

برای شناخت بهتر شخصیت همدانی مناسب است در پایان این مقاله، برخی از نوشته‌های او نیز معرفی شوند. در کتاب *مروج اسلام در ایران صغیر*، ۶۲ اثر تحت عنوان «آثار محتوم» و هشت اثر تحت عنوان «آثار منسوب به میرسیدعلی همدانی» فهرست شده است. در اینجا سعی خواهیم نمود به کتابشناسی آن دسته از آثار همدانی بپردازیم که یا به آن دست یافته‌ایم و یا اینکه در منابع مختلف، از جمله کتاب *اصول تصوف، مروج اسلام در ایران صغیر* و مقدمه کتاب *ذخیره الملوک* مشترکاً از آنها نام برده شده باشد:

۱. کتاب *ذخیره الملوك* که با تصحیح دکتر محمود انواری در سال ۱۳۲۸ در تبریز به چاپ رسیده است.
۲. کتاب *رسالة السبعين في فضائل اميرالمؤمنين*. این کتاب با ترجمه و شرح محمدیوسف نیری در سال ۱۳۷۵ در شیراز به چاپ رسیده است.
۳. *اسرار النقطة* که حاوی مباحث عرفانی است و با ترجمه و تصحیح محمد خواجوی در سال ۱۳۷۶ در تهران به چاپ رسیده است.
۴. متن مکتوبات میرسیدعلی همدانی که شامل نامه‌های متعدد به ملوک و پادشاهان است و طی سال‌های ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲ در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران توسط دکتر محمد ریاض چاپ شده است.
۵. کتاب *مشارب الادواق* که شرح قصیده پیچیده *خمریه ابن فارض* است. این کتاب در سال ۱۳۶۲ توسط نشر مولا در تهران به چاپ رسیده است.
۶. *شرح فصوص الحکم ابن عربی* (کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، نسخه شماره ۲۱۱۴/۱۹).
۷. رساله «*الانسان الكامل*» (کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، فهرست فیلم‌ها: ۱، ۴۶۴).
۸. رساله *همدانیه* که در انتهای کتاب *مروج اسلام در ایران صغیر* به چاپ رسیده است.
۹. رساله «*المودة فی القربی*»، نسخه شماره ۱۷۲ مجلس شورای اسلامی.
۱۰. رساله *عقیله* که در مورد عقل و حقایق اهل ایمان و عرفان است (کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، فهرست نسخ خطی، ج ۱۱، ص ۳۲۱۵).
۱۱. *مرآة التائبین* (کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱۲، ص ۲۶۶، فهرست فیلم‌ها: ۱، ۵۳۸).
۱۲. رساله *منامیه* (فیلم ۴۶۴ و ۵۳۸ کتابخانه دانشگاه تهران).
۱۳. رساله *فتوتیه* در شرح معنی و هدف و آداب و ... فتوت (فهرست فیلم‌های ۱،

۴۶۴ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران).

۱۴. رساله الواردات الغیبیه و اللطائف القدسیه.

۱۵. رساله وجودیه (در مورد وجود).

۱۶. رساله «قدوسیة» یا «عقبات» (رساله بیست و چهارم از مجموعه شماره ۴۲۵۰

کتابخانه ملک تهران).

۱۷. رساله المشیة (کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، فهرست ج ۱۱، ص ۲۲۱۵-۲۱۱۸).

۱۸. رساله ده قاعده (کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، بخش ۲۰، ص ۱۸۱-۱۸۹).

۱۹. چهل مقام صوفیه (رساله شانزدهم از مجموعه شماره ۴۲۵۰ کتابخانه ملک تهران).

نتیجه

چنان‌که در شخصیت همدانی مشاهده می‌کنیم، عالمان بزرگ شیعه در گسترش این آیین پرفروغ، زحمات و تلاش‌های طاقت‌فرسای متحمل شده‌اند. همدانی برای ترویج تشیع در کشمیر، رنج چندین سفر طولانی را بر خود هموار ساخت و از نکات جالب زندگی وی آنکه او علاوه بر دغدغه آبادسازی آخرت مردم، به وضعیت معاش دنیوی آنها نیز توجه داشته است و از همین رو صنعت‌ها و هنرهای ایران‌زمین را به عنوان ابزار کسب معاش، به مردم کشمیر آموزش داده است و چه بسا این نکته آموزنده به ماندگاری نام و یاد میرسیدعلی همدانی در این منطقه کمک مؤثری کرده باشد؛ ضمن اینکه این نکته به عنوان یک وجه تمایز عرفان اصیل شیعی از تصوف و عرفان‌های دنیاگرایز نیز می‌تواند مورد توجه قرار گیرد؛ به هر حال این امور نشانگر بخشی از زحمات جان‌فرومای عالمان شیعه در حفظ و ارتقای وضعیت شیعیان است که باید قدر و منزلت آنان بیشتر شناخته شود.

منابع

۱. اذکابی، پرویز؛ *مروج اسلام در ایران صغیر*؛ همدان: دانشگاه بوعلی سینا، ۱۳۷۰.
۲. استخری، احسان الله؛ *اصول تصوف*؛ تهران: معرفت، ۱۳۸۰.
۳. اقبال آشتیانی، عباس؛ *تاریخ مغول*؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۵.
۴. اقبال لاهوری، محمد؛ *کلیات اشعار فارسی*؛ تهران: کتابخانه سنایی، ۱۳۷۶.
۵. الطاف، حسین؛ *کشمیر بهشت زخم خورده*؛ ترجمه فریدون دوستشاهی؛ تهران: اطلاعات، ۱۳۷۲.
۶. امین، محمد محسن؛ *اعیان الشیعه*؛ ج ۸، بیروت: دارالتعارف المطبوعات، ۱۴۰۳ ق.
۷. انواری، محمود؛ *مقدمه کتاب ذخیره الملوک*؛ تبریز، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۵۸.
۸. بدخشانی، جعفر؛ *خلاصه المناقب*؛ تصحیح سیده اشرف ظفر؛ اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۴.
۹. جامی، عبدالرحمن؛ *نفحات الانس من حضرات القدس*؛ ج ۳، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۵.
۱۰. حکمت، علی اصغر؛ «از همدان تا کشمیر»؛ *مجله یغما*، ش ۸، س ۴، آبان ۱۳۳۰.
۱۱. درخشان، مهدی؛ *بزرگان و سخن سرايان هند*؛ ج ۲، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۴.
۱۲. رازی، امین احمد؛ *هفت اقلیم*؛ تصحیح و تعلیق جواد افضلی؛ [بی جا]، [بی نا]، [بی تا].
۱۳. ریاض، محمد؛ «تصحیح متن مکتوبات میرسیدعلی همدانی»؛ *مجله دانشکده ادبیات تهران*، ش ۱، س ۲۱، ۱۳۵۳.
۱۴. شبلی، کامل مصطفی؛ *تشیع و تصوف*؛ ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو؛ ج ۲، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۴.
۱۵. شوشتری، نورالله؛ *مجالس المؤمنین*؛ ج ۲، ۴، تهران: اسلامیه، ۱۳۷۷.
۱۶. شیرازی، محمد معصوم؛ *طرائق الحقایق*؛ تصحیح محمدجعفر محبوب؛ تهران: کتابخانه سنایی، [بی تا].
۱۷. صفا، ذبیح الله؛ *تاریخ ادبیات در ایران*؛ ج ۲، ۱۰، تهران: بدیهیه، ۱۳۷۴.
۱۸. طباطبایی، سید جواد؛ *زوال اندیشه سیاسی در ایران*؛ تهران: کویر، ۱۳۷۳.
۱۹. کوربن، هانری؛ *تاریخ فلسفه*؛ ترجمه جواد طباطبایی؛ تهران: کویر، ۱۳۷۳.
۲۰. گل سرخی، ایرج؛ *شرح مرادات حافظ از میرسیدعلی همدانی*؛ تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۷۴.
۲۱. همدانی، میرسیدعلی؛ *رسالة السبعین فی فضایل امیر المؤمنین*؛ ترجمه و شرح محمدیوسف نیری؛ شیراز: نوید شیراز، ۱۳۷۵.